

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معانیی که برای قاعدهٔ لا ضرر فرمودند این معانی تقریباً استقصاء شد، البته دو سه تا معنا است که حالا بعداً آنها عرض می‌شود.

معنای مهمی که در اینجا شده و خیلی هم خوب و به طور مستوفی، مطلب بیان شده تفسیری است که آقای سیستانی کردند در همین کتابشان. و چون ایشان خیلی جامع و مفصل راجع به بیان این قاعده مطلب را بیان کردند من بهتر دیدم که خود کلام ایشان ذکر بشود و فصل فصل روشن بشود تا اینکه ببینیم منظور ایشان چیست؟ البته این را هم خدمتتان بالا جمال عرض کنم که ما با ایشان از نقطه نظر نتیجه، تفاوت چندانی نداریم، از نقطه نظر فنی در

بعضی از مسائل ایشان نظر هست ولی از نقطه نظر نتیجه بسیار مطلب را عالی بیان کردند و همان طوری است که خیال می‌کنم منظور هم به همان کیفیت باشد.

اگر یادمان باشد چند روز پیش عرض شد که احکامی که شارع آن احکام را جعل می‌کند آن احکام یا احکام شخصی هستند یا احکام اجتماعی، یعنی به یک مناسبتی با اجتماع در ارتباط و در تماس هستند، احکام شخصی مثل نماز و روزه و شرب خمر و حج و امثال ذلک، اینهایی که احکام احکام شخصی هستند و ارتباطی با جامعه ندارند، با بیرون ندارند، ولی آن احکامی که ارتباط خارجی دارد با جامعه و با افراد، شارع فقط نمی‌تواند جعل حکم در اینجا بکند بلکه در اینجا ضامن اجرای آن احکام هم هست و الا نظام مختل می‌شود مثلاً فرض کنید که جعل حکم می‌کند برای بیع، لزوم بیع، جعل حکم می‌کند برای زواج و نکاح، جعل حکم می‌کند برای طلاق، جعل حکم می‌کند برای ضرر و امثال ذلک. نمی‌تواند شارع در اینجا فقط یک حکمی را جعل

کند و بعداً برود پی کارش، اگر شارع آمد برای بیع، برای ربا، برای مسائلی که در داد و ستد اجتماع است، احکامی را جعل کند باید یک احکام قانونی و یک احکام قضایی و ضامن اجرای این احکام را هم در اجتماع خودش جعل کند و الا نظام از بین می‌رود. من باب مثال بیع را جعل می‌کند به نحو لزوم، بعداً دو نفر با همدیگر معامله می‌کنند به هم می‌زنند! حالا هی شارع بگوید کارت‌ان حرام است خب چه کسی به چه کسی گوش می‌دهد؟ می‌رود پی کارش! پس بنابراین شارع باید جهت اجرایی داشته باشد در این احکام که شاهد، دلیل، بیّنه، نوشته، بیاید و پول را از این بگیرد بدهد به این شخص، ملک را از این بگیرد بدهد به آن شخص.

به طور کلی احکامی که ارتباط اجتماعی و تناسب اجتماعی در آن احکام هست باید ضامن اجرا هم در آن داشته باشد. در مورد نکاح هم همین است. در مورد طلاق هم همین است، چون ارتباط فقط برای شخص نیست ارتباط بین دو نفر است. و این یک مسئله خیلی مهمی است که خود آقای سیستانی

هم در اینجا متنبه به این قضیه شدند و روی این قضیه خیلی تاکید می‌کنند. آن وقت براساس این قضیه، براساس این مطلب می‌خواهیم ببینیم آیا لاضرر، این داخل در تحت احکام شخصی است یا اینکه داخل در احکام اجتماعی است؟ اصلاً نفس ضرر و اضرار، این خودش مطالبه‌اتین و اکثر را می‌کند، مطالبه اجتماع افراد را می‌کند. اضرار یعنی ضرر وارد آوردن بر غیر، و اگر ما هیچ حکم اجتماعی نداشته باشیم، قطعاً ضرر و اضرار حکم اجتماعی است، اضرار یعنی انجام ضرر بر غیر، پس بنابراین ابتداءً می‌شود تصور بشود که شارع آمده و یک نحوی از ضرر و اضرار کرده و بعد هم هیچی! خدا حافظ شما! حرام است اضرار به غیر وارد کنید و بعد برود پی کارش، همان بیانی که مرحوم شیخ الشریعه داشتند! خب این اصلاً لاضرر و لاضرار چه فایده‌ای داشت؟ این چه نفعی دارد؟ بله، هی بگویند حرام است! خب نقل آن قضیه‌ای که مولانا دارد، دید یارو یک خنجری بسته، بردش در خانه. خلاصه وقتی که قضاء وتر شد گفت حالا این خنجر را برای چی بستنی؟ گفت اگر کسی

به من قصد سوئی کند با این خنجر حسابش را  
برسم! گفت الحمد لله که من قصد سوئی به تو ندارم!  
باز مشغول شد! حالا این خنجر بستن چه فایده‌ای  
در اینجا دارد؟ هی شارع بگوید لا ضرر و لا ضرار،  
خب فایده‌اش چی شد؟ یارو ضرر را وارد می‌کند.  
پس قطعاً در اینجا به تناسب حکم و موضوع، باید  
ضامن اجرای این قاعده را هم خود شارع بیاورد.

بناءً علی هذا مفاد حدیث به دو محتوا تقسیم  
می‌شود: اول لا ضرر است و بعداً لا ضرار است. در  
مورد لا ضرر، ایشان می‌فرمایند که ضرر به معنای  
اسم مصدر است، ضَرٌّ، یَضُرُّ، ضَرّاً و ضَرّاً. ضرر  
اسم مصدر است و معنایش نقص است حالا چه  
نقص در مال، یا نقص در شخص بنا بر تفسیری که  
مرحوم شیخ انصاری فرمودند، یا نقص در حق، حالا  
ما این را هم اضافه می‌کنیم. در هر صورت ضرر به  
معنای نقصان است، چه آن ضرر از ناحیه شخص  
متوجه کسی بشود یا آن ضرر از ناحیه شارع متوجه  
شخصی بشود، همه اینها را ضرر می‌گویند. پس  
لا ضرر در اینجا نفی ضرر است که طبیعت خارجی  
باشد و چون طبیعت خارجی در اینجا محرز است  
پس منظور نفی حکم است به لسان نفی موضوع،

یعنی نفی تسبیب به ضرر است در اینجا. لاضرر  
 یعنی شارع حکمی که موجب ضرر بشود، در  
 شریعت جعل نکرده، وضویی که موجب ضرر است،  
 شارع این را جعل نکرده، صومی که موجب ضرر  
 است، شارع این را جعل نکرده، کتک خوردن از غیر  
 را شارع جعل نکرده، مثل مسیحی‌ها هستند، در  
 مسیحیت و اینها، می‌گوید اگر زد این طرف گوشت،  
 این طرف را هم بیاور بزند! نه اینها نیست. **و لَكُمْ فِي**  
**الْقِصَاصِ حَيَاةٌ...** ﴿البقرة، ۱۷۹﴾ نفی تسبیب به  
 ضرر را می‌کند. اگر شخصی جراحی وارد کرد،  
 شارع قبول جرح را، جرح که غلط است، قبول جرح  
 را شارع جعل نکرده، قبول ضرر را شارع جعل  
 نکرده، اگر آمد من باب مثال یک سنگی زد شیشه  
 منزل شما را شکست، این نقص را شارع جعل  
 نکرده، یعنی تن دادن به نقص، تن دادن به ضرر، تن  
 دادن به ذلت، این را شارع جعل نکرده. پس معنای  
 لاضرر یعنی نفی تسبیب به ضرر، این مجعول نیست.  
 این به نحو اجمال.

البته در اینجا که نفی تسبیب به ضرر است، بعداً  
 ما می‌آییم و عرض می‌کنیم که این نفی تسبیب به چه  
 صورتی ممکن است متصور بشود؟ چطور اینکه در

لاضرار این مسئله را می‌گوییم. البته در لاضرار معنا چون روشنتر است از این نظر نیازی نیست ولی در لاضرر بعدا می‌آییم می‌گوییم چون در لاضرر هم حرف است. این یک مسئله.

اما آمدیم سراغ لاضرار، در مورد لاضرار معنای اجمالی این است که لاضرار نفی اضرار را می‌کند در خارج و چون اضراری در خارج هست پس منظور چیست؟ دیگر در اینجا آن مسائلی است که مطرح شد. لاضرار در اینجا تسبیب به نفی اضرار را می‌کند به عکس اولی. یعنی جعل حکمی که آن حکم ممانعت از اضرار بکند در جامعه. در اولی که لاضرر بود گفتیم که نفی تسبیب است، در اینجا تسبیب به نفی است. پس در لاضرار جعل احکامی می‌کند که آن احکام مانع از اضرار غیر به غیر بشود، یکی از آن احکام چیست؟ تحریم مولوی.

تحریم مولوی یکی از احکامی است که جلوی اضرار را می‌گیرد: این که شما ضرری به غیر داری وارد می‌کنی، اولاً حرام است، عقاب و عذاب و اینها در پیش داری. این یکی از موانع برای اضرار است. جهت دوم گوشمالی جنائی است، که اگر جنایتی

وارد کردی باید قصاصتان بکنند و گوشمالی بدهند  
و فلان و این حرفها، این هم جعل حکم چه می کند؟  
حالا تنقیصی می کند در نقص و اینها.

یکی از آن موارد من باب مثال جعل حکم  
تدارک است که اگر ضرری به کسی وارد کردی باید  
تدارک کنی. اینها احکامی هستند که از تسبیب به  
نفی اضرار، انتزاع پیدا می کنند. یعنی اگر شارع  
بخواهد جعل احکامی بکند که آن احکام جلوی  
اضرار را بگیرد باید این مسیر را طی کند: اولاً این که  
تحریم مولوی کند، بعداً حکم به تدارک کند، اگر در  
مواردی هم هست باید قصاص هم بکند. و اینها همه  
وسائلی هستند، هم وسائلی که جلوی شخص را  
می گیرد و هم وسائلی اجراییه‌ای که جلوی جامعه را  
می گیرد که دیگر کسی ضرر انجام ندهد. این از  
اضرار فهمیده می شود.

چون اضرار جنبهٔ صدوری به فاعل دارد لذا  
لاجرم حکم مولوی در اینجا بار می شود ولی در  
ضرر جنبهٔ صدوری نداشت، ضرر یعنی نقص، حالا  
این نقص از ناحیهٔ چه کسی آمده؟ نه ممکن است از  
ناحیهٔ شارع آمده باشد، شارع که فاعل نیست. ولی



اضرار جنبه انتساب به فاعلی دارد. یک دفعه عرض کردیم در آنجا، می‌گویند که مصدر به معنای اسم فاعل و اسم مفعول می‌آید، آنجا گفتیم که این حرف غلط است که این نحویین می‌گویند که مصدر به معنای اسم فاعل می‌آید، مصدر به معنای حیثیت فاعلی می‌آید نه به معنای اسم فاعل. حیثیت فاعلی والا هیچ وقت مصدر به معنای فاعل نیامده یعنی ضربی که شما می‌گویید ضرب زید شدید، وقتی که ضرب می‌گویید یا ضرب به معنای اسم فاعل است یعنی جهت فاعلی که در خارج انجام شده، این شدید بوده،... به معنای ضارب است، ضرب به معنای ضارب نیست، یا حیثیت مفعولی دارد یعنی کتکی که زید خورد خیلی حسابی کتک خورد! جانانه خورد! نه اینکه ضرب در اینجا به معنی مضروب است که مضروب زید باشد، کی ضرب به معنای اسم فاعل می‌آید؟ مگر در باب مبالغه زید عدل در آنجا عدل به معنای عادل می‌آید. حیثیت فاعلی نه اسم فاعل، و این دو تاست.

لذا در اینجا ضرر به معنای حیثیت فاعلی در اینجا نیست. ضرار، در اینجا حیثیت فاعلی آمده. انتساب به فاعل در اینجا است. ضرر به معنای نقص است

حالا این نقص خودش پیدا بشود می گویند فلانی  
ضرر کرد، مثلا چی شد؟ صبح بلند شد دید که من  
باب مثال زلزله آمده همه اموالش رفته در زمین، خب  
فاعلی در اینجا نبوده، حیثیت در اینجا نبوده خود  
اصل ضرر. یا فرض کنید که میکروب آمده تمام  
دامهایش از بین رفتند خب این در اینجا فاعلی  
نیامده، فاعل یعنی به معنای فرض کنید که انسانی،  
کسی نیامده از بین برود، مرض افتاده به جانشان از  
بین رفتند، حیثیت فاعلی در اینجا نیست، اضرار به  
معنای حیثیت است لذا ما ضرر را در آنجا به معنای  
اصل الطبیعة الخارجین گرفتیم، در اینجا جهت  
فاعلی در نظر گرفتیم، بنابر همین اساس ما تصحیح  
کردیم بین ضرر و بین اضرار، وَاَلَا اِگر ما ضرر را به  
معنای اضرار می گرفتیم اضرار در اینجا تاکید بود و  
تاکید خلاف اصل است، یا مداومت بر ضرر بود که  
باز در اینجا خلاف اصل است یا مقابله به ضرر بود  
که باز از لاضرر فهمیده می شود. برای رفع این  
محدوریت و تصحیح روایت، ما می آییم ضرر را مثل  
آقای سیستانی در اینجا به معنای اسم مصدری

می‌گیریم، که اصل ضرر منتفی است یعنی حکمی که آن حکم موجب ضرر بشود منتفی است چه از ناحیه غیر باشد و چه از ناحیه شارع باشد، آن ضرر در اسلام نیامده.

پس اگر وضوی مائیه برای شما ضرر داشت، این حکم مجعول نشده، نفی تسبیب است. در ضرار چون حیثیت فاعلی در اینجا لحاظ شده لذا در اینجا حکمی را که شارع به تناسب لاضرار باید وضع کند باید حکم چه باشد؟ تحریم مولوی باید باشد که جلوی او را بگیرد دیگر، می‌گوید لاضرار، ضرر نزن، اینکه می‌گوید ضرر نزن چطوری شارع می‌آید موجب [نفی] تسبیب به ضرر می‌شود؟ با احکامی که آن احکام بیایند ضرار را بردارند، یکی از آنها چیست؟ اولاً بلا اول باید بیاید تحریم مولوی بکند که ضرار حرام است این یک، بعد بیاید چه کار کند؟ عقوبت ایجاد بکند در مواردی که عقوبت می‌خواهد، سوم چه کار بکند؟ تدارک و جبران بکند، این هم در مواردش. و همین طور سایر مواردی که حالا بعداً می‌آییم می‌گوییم که اینها جعل

احکامی است که جلوی اضرار را بگیرد این به نحو  
اجمال در مورد این قاعده.

و اما در مورد تفصیل ایشان می آیند موضوعات  
را که احکام برای آن موضوعات آمدند، می آیند آنها  
را دسته بندی می کنند به موضوعات متفاوت از حیث  
مقارنات و از حیث خصوصیتی که احکام برای آنها  
بار می شوند، چه بسا در بعضی از موضوعات حکم  
مولوی است، در بعضی از موضوعات حکم ارشادی  
است و در بعضی از موضوعات نه مولوی است و نه  
ارشادی است که دیگر آن بحث انشالله برای فردا.

یعنی اگر رفقا بخواهند مطالعه کنند ما به همین  
ترتیبی که ایشان بیان کردند بیان می کنیم. فردا از  
همین و اما الوجه التفصیلی از اینجا می آیم جلو و  
آن مسائلی که هست مطرح می کنیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد